

**CRITICISM ON THE OPINION OF THE OPPONENTS OF THE
SINGLE AND DOUBLE ORGANS' PRINCIPLE OF BLOOD MONEY
ON THE INTERNAL ORGANS**

Mohsen Malik Afzali Ardakani ¹

Seyyed Mohammad Sajjadi ²

(Received on: 26- 6- 2021 Accepted on: 28 - 7- 2021)

Abstract

The increasing progress of human knowledge in the fields of medicine has opened new jurisprudential windows in jurisprudential chapters and topics. The possibility of continuing human life with the removal of some internal organs, as well as the possibility of accurately estimating the damage caused to the internal organs and the possibility of treating said injuries, has made the need to review the internal organs' blood money inevitable. Since, until recent decades, such injuries often led to the death of the victim, compensation for such injuries was not studied independently, but was considered under the title of compensation for the soul. Now, with the development of the boundaries of knowledge and the possibility of the survival of the injured despite the damage or injuries to the internal organs, this important question is raised whether it is possible to extend the rule of the blood money of even and odd organs to the internal organs? In this context, there are three approaches; Opponents of the paying blood money for the internal organs, those in favor of paying it and considering them as the main organs and those who oppose paying it for non-main organs. In the upcoming research, we will examine the opinions of the opponents of paying blood money for the internal organs and study their arguments. Finally, by criticizing the arguments of the opponents, we will decide upon the rulings regarding the internal organs.

Key words: Diyeh (blood money), internal organs, even organs, odd organs, the injured.

1. Professor of Jurisprudence and Law Department, Al-Mustafa Al-Alamiya University, Qom, Iran.
malekazalimohsen@gmail.com

2. graduate of level three of Qom seminary, Qom, Iran (level four of judicial jurisprudence) (corresponding author)
ghased61@gmail.com

نقدی بر اندیشه مخالفین جریان قاعده دیه اندام های یگانه و دوگانه بر اندام های داخلی

محسن ملک افضلی اردکانی^۱

سید محمد سجادی^۲

(تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۴/۰۵ تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۵/۰۶)

چکیده

پیشرفت روزافزون دانش بشری در عرصه های پزشکی در چپه های فقهی جدیدی در ابواب و مباحث فقهی گشوده است. امکان ادامه حیات انسان با برداشته شدن برخی از اعضای درونی و نیز امکان برآورد دقیق صدمات وارد بر اعضای درونی بدن و میسر شدن مداوا و درمان صدمات مزبور، بازنگری در دیه اعضای داخلی را اجتناب ناپذیر ساخته است. از آن جا که تا پیش از دهه های اخیر ایراد این گونه صدمات غالباً منتهی به مرگ مجنی علیه می شد، دیه آسیب های مزبور مستقلاً مورد مطالعه قرار نمی گرفت بل که تحت عنوان دیه نفس مورد توجه قرار داشت. حال با توسعه مرزهای دانش و امکان بقای حیات مجنی علیه پس از وارد شدن صدمه یا صدماتی بر اعضای داخلی، این سوال مهم مطرح می شود که آیا می توان قاعده دیه اعضای زوج و فرد را نسبت به اعضای درونی جاری ساخت؟ در این زمینه سه روی کرد وجود دارد؛ مخالفین جریان قاعده بر اندام های درونی، موافقین جریان و قول به تسری قاعده نسبت به اندام های رئیسه و عدم جریان در اندام های غیر رئیسه. در پژوهش پیش رو به بررسی نظر مخالفین جریان قاعده بر اندام های درونی پرداخته و پس از بررسی مستندات به نقد مبانی ایشان خواهیم رسید.

واژگان کلیدی: دیه، اعضای داخلی، اعضای زوج، اعضای فرد، مجنی علیه.

۱. استاد گروه فقه و حقوق، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

malekazalimohsen@gmail.com

۲. دانش آموخته سطح سه حوزه علمیه قم، قم، ایران (سطح چهار رشته فقه قضایی) (نویسنده مسئول).

ghased61@gmail.com

مقدمه

بحث از جنایت بر اعضای درونی بدن انسان سابقه ای طولانی بسان جنایت بر اعضای ظاهری و بیرونی دارد، اما در غالب موارد بحث جامعی از دیه اعضای داخلی غیر منصوص نشده است. این مسئله بدان جهت است که فقها غالباً جنایت بر اعضای درونی همانند کلیه، کبد و طحال را مساوی با مرگ و جنایت بر نفس می دانستند و از این رو جایی برای طرح مستقل دیه اعضای داخلی - جز در مواردی مانند دیه دنده ها و ترقوه که نص خاصی در مورد آن وجود داشت - نمی دیدند. با این حال نباید از نظر دور داشت که موضوع دیه اعضای داخلی به طور کلی از نظر فقها مغفول نبوده، بلکه عده ای ضمن بیان برخی از فروعات ناظر به جنایت بر انسان، اشاراتی به دیه اعضای داخلی نیز داشته اند.

در متون فقهی از دو مورد یا فرع می توان یاد کرد که به بحث دیه اعضای داخلی پرداخته است: دیه صدمات وارد بر امعاء و احشای داخلی بدن که توأم با جراحی جائفه به وجود می آید و دیه قطع نخاع.

ظاهراً موضوع جنایت بر اعضای درونی توأم با جراحی جائفه، برای نخستین بار توسط شیخ طوسی مطرح شده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷: ۱۲۴؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰: ۵۰۱). ایشان در بحث صدمات جائفه بر بدن انسان فرعی را مطرح می نمایند که اگر شخصی عمداً با چاقو یا مانند آن، جراحی جائفه ای به دیگری وارد کند و در اثر آن ضربه صدمه ای به اندام های داخلی مانند طحال، کبد، قلب، یا سایر امعاء و احشاء وی وارد شود، نقص عضو ایجاد شده در داخل بدن علاوه بر ثلث دیه کامله که دیه مقدر جائفه است، ارش دارد.

پس از شیخ طوسی فقهای دیگر مانند علامه حلی (۱۴۱۳ق، ج ۳: ۶۹۳) و فخرالمحققین (۱۳۸۷ق، ج ۴: ۷۱۷) و فاضل هندی (۱۴۱۶ق، ج ۱۱: ۴۵۱) و حسینی عاملی (۱۴۱۹ق، ج ۱۰: ۵۰۱) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳: ۳۴۲) در کتب خود و در ذیل همین فرع به موضوع جنایت بر اعضای درونی پرداخته اند.

هم چنین در بحث دیه قطع نخاع که به نظر مشهور فقهای امامیه (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳: ۲۶۳) قطع کامل این عضو موجب ثبوت کامل دیه است هیچ نص و مستند خاصی برای تعیین مقدار دیه آن وجود ندارد؛ بلکه بر اساس قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه، برای آن تعیین دیه است

(شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰: ۲۳۳؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱: ۳۸۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳: ۲۶۳).

نوشتار حاضر با استفاده از همین فروعات پراکنده، ابتدا به بیان دیدگاه مخالف جریان قاعده بر اندام‌های درونی پرداخته و سپس مستندات مربوط بررسی خواهد شد.

مخالفین جریان قاعده دیه اندام‌های یگانه و دوگانه بر اندام‌های درونی

به نظر می‌رسد همه فقهای متقدم که به نوعی جنایت بر اعضای داخلی را مطرح می‌نمایند این اعضا را مشمول قاعده اعضای یگانه و دوگانه نمی‌دانند، بلکه معتقدند در این گونه موارد حکومت و ارش جریان خواهد داشت. علامه حلی ذیل بحث صدمات جائفه بر بدن انسان بیان می‌دارند: اگر شخصی عمداً با چاقو یا مانند آن، جراحت جائفه‌ای به دیگری وارد کند و در اثر آن ضربه صدمه‌ای به اندام‌های داخلی مانند طحال، کبد، قلب، یا سایر امحاء و احشاء وی وارد شود، نقص عضو ایجاد شده در داخل بدن علاوه بر ثلث دیه کامله که دیه مقدر جائفه است، حکومت و ارش دارد. علامه حلی (۱۴۱۳ق، ج ۳: ۶۹۳)، فخرالمحققین (۱۳۸۷ق، ج ۴: ۷۱۷)، فاضل هندی (۱۴۱۶ق، ج ۱۱: ۴۵۱)، حسینی عاملی (۱۴۱۹ق، ج ۱۰: ۵۰۱) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳: ۳۴۲) نیز در این مسئله معتقد به ثبوت ارش هستند.

در نگاه اول به نظر می‌آید این اقوال مربوط به زمانی است که جنایت بر اعضای داخلی تنها سبب جراحت بر عضو شده و فساد و از بین بردنی در کار نبوده است، چرا که در فرض جراحت قول به ارش عمومیت دارد. اما برخی از معاصرین در ذیل همین مبحث به بیان جنایت بر طحال پرداخته‌اند و با تفصیل بیش‌تری به فساد و از بین رفتن عضو اشاره دارند؛ مانند سوالی که از آیت‌الله منتظری شده است: «در اثر کاردی که به طحال شخصی رسیده و موجب فاسد شدن آن و بیرون آوردنش شده، آیا باید تمام دیه گرفته شود چون عضو فرد است نه زوج یا با ارش و حکومت باید حکم نمود؟ (شعبه ۱۲ دیوان عالی).

جواب: ظاهراً تعیین مقدار دیه در مورد سؤال، طبق حکومت است (منتظری، بی‌تا، ج ۱: ۲۸۱).

هم چنین امروزه برخی از فقها مانند آیت‌الله مکارم شیرازی نیز جنایت بر اعضای داخلی را مستوجب ارش می‌دانند.

پرسش: آیا اعضای داخلی بدن دارای دیه مقرر و معین هستند، یا ارش دارند؟

پاسخ: این اعضا مشمول ارش می‌باشند؛ و قاعده وحدت و تعدد در این اعضا جاری

نمی‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۳: ۴۶۲).

به نظر می‌رسد اشکال وارده این است که قاعده درباره اعضایی هم چون دست، پا، چشم و گوش می‌باشد که با فقدان آن‌ها امکان حیات باقی باشد، اما جنایت بر اعضای داخلی در زمان صدور روایات باعث مرگ مجنی علیه می‌شده و با فقدان آن‌ها معمولاً امکان حیات باقی نمی‌مانده است. حال اگر جنایت بر اعضای داخلی باعث مرگ شود، دیه عضو در دیه نفس تداخل می‌کند و جانی به پرداخت دیه نفس محکوم می‌شود، و اگر باعث مرگ نشود جانی باید ارش آن اعضا را بپردازد؛ و ارش گاه کم‌تر از دیه کامل است و احکام خاص خود را دارد (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، ۱۳۸۲: ۲۰۸).

هم چنین از قول برخی فقها در بیان دیه اندام‌هایی که هیچ مستندی جز قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه ندارد، استنباط می‌شود قاعده فوق منصرف در اعضای ظاهری است و شامل اعضای داخلی نمی‌شود.^۱ مرحوم خوئی در ذیل تعریف دیه برای نخاع می‌فرماید: بر فرض بقای انسان با قطع نخاع، اثبات دیه کامل بر اساس قاعده دیه اندام‌های یکتایی و دوتایی برای قطع نخاع مشکل است چراکه این قاعده منصرف از مثل نخاع می‌باشد^۲ (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲: ۳۸۴). با این توضیح نخاع یکی از اندام‌هایی می‌باشد که طبق نظر همه علما در صورت جنایت بر آن، دیه کامل فرض شده است. مستند این حکم به جز قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه چیز دیگری نمی‌باشد، چنان‌که در این باره فرموده‌اند: «لانه واحد فی الانسان» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۳۳). با این تفصیل مرحوم خوئی به این حکم ایراد وارد می‌دانند که شمول قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه برای اعضایی که در داخل بدن می‌باشد مشکل است و بل که حتی می‌توان انصراف قاعده را برای اعضای ظاهری دانست. ایشان در ادامه همین بحث می‌فرماید: قاعده دیه اندام‌های یگانه و دوگانه شامل اعضایی است که در آن قطع و فصل صورت گرفته باشد و در اندام‌هایی مانند نخاع که فقط قطع شده جاری نیست، پس با قطع نظر از اجماع در دیه نخاع، بهتر است که به ارش حکم شود^۳ (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲: ۳۸۴).

از آن جا که سید خوئی ابتدا می‌گوید: هذا إذا فرض بقاء الإنسان بعد قطع نخاعه می‌توان

۱. البته این کلام بر این فرض استوار می‌باشد که ایشان نخاع را عضو غیر مستقل بدانند.

۲. هذا إذا فرض بقاء الإنسان بعد قطع نخاعه. و علیه، فما هو المشهور من ثبوت الدية كاملة بل ادعى فيه عدم الخلاف لا يخلو من إشكال، لأنهم استندوا في ذلك إلى أن كل ما في الإنسان واحد ففيه الدية كاملة، ولكن شموله لمثل النخاع مشكل جداً، بل لا يبعد انصرافه عنه

۳. على أن دليل ثبوت الدية في كل ما كان في الإنسان واحداً ظاهراً في قطعه و فصله عن البدن، ولا يعم قطعه و هو في محلّه. و على ذلك، فإتمام ما ذهب إليه المشهور بالدليل لا يمكن، فإن تم إجماع في المسألة فهو، ولكنه غير تام، والأظهر أن المرجع فيه الحكومة، فإنه يدخل فيما لا مقدّر له شرعاً.

چنین برداشت نمود که در زمان حیات وی فرض جدایی اعضای بدن به هم راه ادامه زندگی تنها در صورت قطع اندام‌های بیرونی معنا داشته است؛ لذا می‌فرمایند از ظاهر قاعده فوق چنین برداشت می‌شود که قاعده مذکور مربوط به اعضای می‌باشد که از بدن جدا شده باشد مانند دست و پا که فرض دیه کامل برای آن زمانی است که هر یک از آن‌ها از بدن قطع و جدا شده باشد. بنابراین از بین بردن نخاع موجب فصل و قطع از بدن نیست، لذا ایشان جریان قاعده را در امثال نخاع محل ایراد و اشکال می‌دانند و حکم به ارش و حکومت می‌نمایند. هم چنین مرحوم روحانی در کتاب خود به اجماع فقها در حکم به دیه کامل برای از بین بردن نخاع اشکال وارد می‌دارند و در مقام استفاده از قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه به عنوان مستند حکم می‌گوید: قاعده فوق به مواردی اختصاص دارد که عضو قطع و از بدن جدا شده باشد، اما نهایت چیزی که می‌توان گفت آن است که با قطع نخاع بقای حیات مشکل است، بنابراین بر فرض حیات حکم به ارش خواهد شد چرا که حکم هر عضوی که برای آن دیه مقدر نشده، ارش است (روحانی، ۱۴۱۲، ق، ج ۲۶: ۲۸۵).

بنابراین به نظر این عده از فقها قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه منصرف در اعضای ظاهری می‌باشد و لذا جریان قاعده در مثل اعضای درونی و باطنی محل اشکال است و در چنین مواردی حکم به ارش مبنای کار خواهد بود.

مستندات جریان قاعده بر اعضای درونی

تمام افرادی که به نوعی بر جریان یا عدم جریان قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه حکم کرده‌اند به چند دسته ادله استناد داشته‌اند که مهم‌ترین آن عمومیت یا اطلاق قاعده می‌باشد. بر اساس این ادله قاعده بر اعضای درونی جریان خواهد داشت و یا با اشکال بر این دو نکته عدم جریان آن به اثبات رسیده و بررسی هر یک از این دو دسته دلیل نیازمند غور در روایت و تعریف عام و مطلق می‌باشد.

اول: روایات

مستند قاعده اعضای یگانه و دوگانه چند دسته روایت است و برای رسیدن به این نکته که آیا این روایات شامل اعضای درونی و داخلی بدن انسان نیز می‌شود یا خیر به بررسی این روایات می‌پردازیم.

الف: صحیحہ عبد اللہ بن سنان

بر اساس روایتی از عبد اللہ بن سنان، امام صادق علیه السلام می فرماید: اعضایی که در بدن به صورت جفت وجود دارند، هر کدام از آن ها نصف دیه دارد مانند دست ها و چشم ها. در ادامه روایت عبد اللہ از کنده یک چشم، یک دست و یک بیضه می پرسد و حضرت در تمام آن ها نصف دیه را بر اساس دیه اعضای دوتایی حکم می نماید^۱ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۳۱۵).

این روایت، روایتی حسن (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۴: ۹۵؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶: ۵۳۳؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵: ۵۸۸) یا صحیح (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶: ۴۳۰؛ عاملی، ۱۴۲۷ق، ج ۹: ۶۱۳) می باشد.

ب: صحیحہ هشام

بر اساس سخنی که ابن ابی عمیر از هشام بن سالم نقل می نماید قطع هر عضوی از اندام های دوتایی، نصف دیه و مجموع آن ها یک دیه کامل دارد و قطع اندام های یکتایی [مانند بینی] یک خون بها خواهد داشت^۲ (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰: ۲۵۸).

اگرچه این روایت جزو روایات مقطوع السند - روایاتی که به معصوم نمی رسد - می باشد، اما فقهای شیعه بعد از ابن ابی عقیل این روایت را جزو روایات صحیحہ می دانند و بدان استناد می کنند و شاید دلیل آن در نقل کتاب شریف فقیه باشد چرا که ایشان روایت را به امام صادق استناد کرده اند (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۱۳۳) و با جمع بین این روایت در کتاب های التهذیب و من لا یحضره الفقیه می توان مشکلات سندی آن را رفع نمود.

ج: روایت منسوب به امام رضا علیه السلام

در کتاب فقه الرضا - کتابی روایی - فقهی منسوب به امام رضا علیه السلام - روایتی با مضمون روایت هشام نقل شده است (امام رضا، ۱۴۰۶ق: ۳۱۲) اما به جهت آن که این کتاب در مراجع و مصادر مختلفی مورد بحث و نقد واقع شده و نمی توان این کتاب را با یقین به حضرت منسوب نمود این نقل نیز مورد استناد قرار نگرفته است.

علاوه بر روایات فوق که مسئله را به صورت یک قاعده مطرح کرده است، روایات بسیاری

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ مِنْهُ اثْنَانِ فِي الْوَاحِدِ يَضْفُ الدِّيَةَ مِثْلَ الْيَدَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ قَالَ فَقُلْتُ رَجُلٌ فَقِيْتُ عَيْنَهُ قَالَ يَضْفُ الدِّيَةَ قُلْتُ فَرَجُلٌ قَطَعَتْ يَدَهُ قَالَ فِيهِ يَضْفُ الدِّيَةَ قُلْتُ فَرَجُلٌ ذَهَبَتْ إِحْدَى بِيضَتَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَتْ الْيَسَارُ فِيهَا الدِّيَةُ قُلْتُ وَلِمَ أَلَيْسَ قُلْتُ مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ اثْنَانِ فِي كُلِّ وَاحِدٍ يَضْفُ الدِّيَةَ قَالَ لِأَنَّ الْوَلَدَ مِنَ الْبَيْضَةِ الْيُسْرَى

۲. الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ اثْنَانِ فَبِهِمَا الدِّيَةُ وَفِي أَحَدِهِمَا يَضْفُ الدِّيَةَ وَ مَا كَانَ وَاحِدًا فَبِيهِ الدِّيَةُ

وجود دارد که در واقع تطبیق این قاعده بر مورد است. برای نمونه در مورد دست گفته شده است که یک دست نصف دیه و دو دست دیه کامل دارد. در مورد چشم، گوش، بینی، لب‌ها و... همین مسئله رعایت شده است، مانند *فِي الرَّجُلِ يَكْسِرُ ظَهْرَهُ قَالَ فِيهِ الدِّيَةُ كَامِلَةٌ وَفِي الْعَيْنَيْنِ الدِّيَةُ وَفِي إِحْدَاهُمَا نِصْفُ الدِّيَةِ وَفِي الْأُذُنَيْنِ الدِّيَةُ وَفِي إِحْدَاهُمَا نِصْفُ الدِّيَةِ وَفِي الذِّكْرِ إِذَا قُطِعَتْ* (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۳۱۱). این روایات اگر چه به گونه‌ای بیان شده است که تطبیقی از قاعده کلی به شمار می‌آید اما مجموع آن می‌تواند مویدی بر قاعده کلی دیه اعضای زوج و فرد باشد.

دوم: عمومیت قاعده

فقه‌های شیعه برای شمول یا عدم شمول قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه نسبت به اعضای داخلی به عموم یا اطلاق دو روایت صحیح هاشم و عبدالله بن سنان استناد نموده‌اند. در روایت هاشم از لفظ «کل» استفاده شده است و در روایت ابن سنان از لفظ «الانسان» که هر دو مفید عموم‌اند (تبریزی، ۱۴۲۸ق، کتاب‌الذیات: ۱۳۱). برخی از فقها قائل به عمومیت روایت ابن سنان شده‌اند و در مورد برخی از اعضای بدن انسان به عمومیت آن استناد داشته‌اند مانند محمد تقی شوشتری که بعد از بیان عدم وجود نص در مورد فک پایین و دندان می‌گوید: «لیس فی اللّٰحِیْنِ نَصٌّ بِالْخِصْوَصِ لَكِنْ يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ عَلَى الْأَسْنَانِ عَمُومٌ مَا رَوَاهُ الْكَافِي» «عن عبد الله بن سنان، عن الصادق ما كان في الجسد منه اثنان ففي الواحد نصف الدية مثل الیدين والعینین - الخیر» (شوشتری، ۱۴۰۶ق، ج ۱۱: ۳۹۹).

مخالفین جریان قاعده بر اعضای درونی اگر بخواهند عمومی را که در روایات موجود است ردّ نمایند باید اثبات تخصیص کنند که قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه مخصوص اعضای ظاهری می‌باشد و اعضای درونی تخصیصاً یا تخصصاً خارج از جریان قاعده می‌باشد. از این رو ایشان نمی‌توانند به صرف ادعای انصراف، از شمول جریان قاعده بر اعضای داخلی جلوگیری نمایند؛ چرا که در بحث عام و خاص اصولاً مسئله‌ای به نام انصراف وجود ندارد. اگر انصراف تمام باشد تنها در بحث مطلق می‌تواند مانع انعقاد اطلاق گردد اما نمی‌تواند مانع شمول عام نسبت به افرادش شود. زیرا شمول عام بر افراد خود وضعی می‌باشد و نه با مقدمات. بنابراین باید بررسی کرد آیا نکته‌ای وجود دارد که بتوان از آن برای تخصیص عموم روایات استفاده کرد. در مجموع چند راه به نظر می‌رسد.

راه اول: خروج موضوعی اعضای داخلی از تحت عام

فقه‌های مخالف جریان قاعده در اعضای داخلی ممکن است قائل شوند که اعضای داخلی تخصصاً از تحت عمومیت قاعده خارج‌اند؛ زیرا در زمان صدور روایت فقدان آن اعضاء معمولاً موجب مرگ می‌شد، درحالی‌که روایت راجع به اعضایی بحث می‌کند که علی‌رغم فقدان آن‌ها امکان حیات وجود داشته باشد. بنابراین مصب عمومیت روایت، اعضایی است که با فقدان آن‌ها امکان حیات وجود داشته باشد، در حالی‌که اعضاء داخلی خارج از این مصب‌اند. در واقع با توجه به این قرینه می‌توان محتوای موضوع عام را این‌گونه بازنویسی کرد: قاعده در ارتباط با اعضایی است که با وجود فساد و از بین رفتن آن عضو امکان حیات برای فرد ممکن باشد. این‌گونه اعضا اگر یکتایی باشند تمام دیه و اگر دوتایی باشند برای یکی از آن دو نصف دیه وجود دارد.

به نظر می‌رسد افرادی که محتوای قاعده را در قطع و فصل اعضا می‌دانند چنین تخصیصی را قبول داشته باشند و اعضای داخلی را به جهت همین نکته خارج از قاعده بدانند. مرحوم سید خویی در ذیل بحث ثبوت دیه برای نخاع می‌گوید: «فأهو المشهور... لا یخلو من إشکال، لأنهم استندوا في ذلك إلى أن كل ما في الإنسان واحد ففيه الدية كاملة، ولكن شموله لمثل النخاع مشكل جداً، بل لا یبعد انصرافه عنه، فإن النخاع لا یعد من أعضاء الإنسان بنفسه وإنما هو تابع للفقرات. علی أن دلیل ثبوت الدية في كل ما كان في الإنسان واحداً ظاهراً في قطعه وفصله عن البدن، ولا یعم قطعه و هو في محلّ» (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲: ۲۸۴).

ایشان بعد از آن‌که ثبوت دیه برای نخاع از طریق قاعده دیه اعضا یکتایی و دوتایی را مشکل می‌دانند می‌فرمایند: به دو علت قاعده منصرف از اعضایی مانند نخاع می‌باشد، اول آن‌که نخاع از اعضای مستقل شمرده نمی‌شود بل که همیشه تابع ستون فقرات خواهد بود و دوم آن‌که قاعده دیه اعضا یگانه و دوگانه مربوط به اعضایی می‌باشد که قطع و فصل در آن معنا داشته باشد.

ممکن است منظور از انصراف در کلام سید خویی مترادف با آن چیزی باشد که بیان کردیم، یعنی در زمان صدور روایت جنایت بر اعضای داخلی باعث مرگ مجنی علیه می‌شده و لذا قاعده نسبت به اعضای درونی ساکت می‌باشد و در نتیجه ارش برای آن ثابت خواهد بود.

در فقه الصادق (روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶: ۲۸۵) و بیانات آیت الله فیاض (فیاض، بی‌تا، ج ۳: ۴۱۴) نیز به این

موضوع اشاره شده است. با توجه به آن چه گفته شد مراد ایشان از فصل و قطع همان ظهوری است که از روایت به دست آورده‌اند که با توجه به زمان طرح روایت مطرح بوده است. در جواب باید گفت این راه ناتمام است؛ زیرا از آن جا که جنایت بر این اعضاء در زمان صدور روایت معمولاً به مرگ مجنی علیه می‌انجامید باعث خروج آن‌ها از تحت عام نمی‌شود. بر اساس نظر ایشان در زمان نقل روایت مهم امکان حیات مجنی علیه حتی با نقص، قطع و فصل عضو می‌باشد و نمی‌توان گفت امکان حیات فقط برای معاصرین زمان نقل روایت بوده است بل که بر افراد تقدیری نیز صادق است. نمی‌توان ادعا داشت لسان روایت تنها شامل زمانی می‌شود که جنایت بر اعضای داخلی موجب مرگ و تلف شدن فرد می‌شده، بل که روایت در صدد بیان این نکته است: اگر شرایطی به وجود آمد که با فقدان عضوی از اعضاء داخلی بدن انسان امکان بقاء وجود داشته باشد، باز هم در هریک از دوتایی نصف دیه و در یکی دیه کامله است. حمل این معنا بر روایت غریب نیست.

دوم آن‌که: اگر اعضای داخلی را از تحت کلام امام علیه السلام خارج بدانیم موجب نقص کلام امام خواهد شد، زیرا دو احتمال در جنایت بر اعضاء داخلی و در ادامه مرگ مجنی علیه مطرح می‌باشد. احتمال نخست این‌که دیه جنایت بر این اعضاء همان دیه قتل باشد؛ در این صورت امام علیه السلام دیه آن را جداگانه مطرح ننموده‌اند. به نظر این احتمال مردود است، زیرا دیه عضوی مانند کلیه‌ها، دیه قطع کلیه است و نه دیه قتل. احتمال دوم این است که دیه این اعضاء دیه قتل نباشد، بل که هریک از این اعضا دیه مختص به خودشان را دارد، اما از آن جا که با فقدان این اندام عملاً امکان حیات وجود نداشته است، طرح دیه برای آن‌ها لغو بوده است و امام علیه السلام از بیان آن خودداری کرده است. این احتمال هرچند در ذات خود معقول است، اما شایسته نبود امام علیه السلام سخنش را به صورتی عام بیان نمایند تا شائبه شمول نسبت به این اعضاء به وجود آید. اگر بدون ذکر این دسته از روایات عام فقط به دیه تک تک اعضای خارجی اشاره داشتند و دیه اعضاء داخلی را بیان نمی‌کردند - چون نیازی به آن نبود - کاری خردمندانه بود. ولی طرح سخن به صورت عام، شائبه افتادن به دام لغویت را تقویت می‌کند. از این رو این راه نمی‌تواند راه کار صحیحی برای جلوگیری از عمومیت روایات مستند قاعده اعضاء یگانه و دوگانه باشد.

راه دوم: وجود مخصص لَبّی

در ارتباط با شمول قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه بر اعضای داخلی این قول متفق علیه است که دلیلی خاص و لفظی مبنی بر تخصیص اعضای داخلی از عموم قاعده وجود ندارد، اما در این که آیا دلیل لَبّی نیز مبتنی بر تخصیص وجود دارد یا خیر جای بحث دارد. مقصود از دلیل لَبّی، هر دلیلی است که در مقابل دلیل لفظی واقع شود، مانند حکم عقل، اجماع، سیره، ضرورت و امثال آن (مظفر، بی تا، ج ۱ و ۲: ۱۵۲؛ مشکینی، بی تا: ۲۲۴).

دلیل لَبّی ای که می تواند بر عمومیت قاعده تاثیرگذار باشد ذهنیت عرف مخاطب این روایات در عدم امکان حیات مجنی علیه با فقدان یکی از اعضای داخلی می باشد. از این رو آن ها از عبارت «کلّ» در روایت، اعضاء داخلی را استنباط نمی کنند. به عبارت دیگر، قرینه فوق موجب تخصیص لفظ «کل» (و نه تمام روایت) از اعضای داخلی شده به عنوان مخصص لَبّی عمل می کند و حکم عام را به اعضای خارجی اختصاص می دهد.

تفاوت این راه با روش قبل در این است که در این فرض علی رغم تحت عام قرار گرفتن افرادی خاص به لحاظ وضعی، اما ادعا می شود تنها در مرحله ظهور تصویری، داخل در تحت عام است و در مرحله ظهور تصدیقی با قرینه متصله خارج می شود و بر خلاف مخصص های منفصل که ظهور جدی را خارج می کند. اما در راه اول اصولاً مصب عام از ابتدا در غیر افراد تخصیص خورده شکل می گیرد، به گونه ای که نه در مرحله تصور و نه مرحله تصدیق در تحت عام داخل نیستند. شاید بتوان گفت راه اول از قبیل خروج تخصّصی و راه دوم از قبیل خروج تخصیصی است. به عبارت دیگر، در این فرض خروج اعضای داخلی از تحت عام حکمی است، بر خلاف راه اول که خروج موضوعی بود.

اکنون پرسش این است که آیا در مسئله مورد بحث احراز تخصیص با مخصص لَبّی صورت گرفته است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا خروج اعضای داخلی بدن از تحت عام به آن حد از وضوح بوده است که بتوانیم به مولی استناد بدهیم و مدعی شویم که مولی فرمود: اعضای بدن انسان، به استثنای اعضای داخلی، اگر دو تا بودند برای هر کدام نصف دیه و اگر یکی بودند دیه کامله دارد، یا این که تنها در حد سکوت می توانیم به مولی استناد دهیم؟

واقع امر این است که نمی توانیم قائل به تخصیص عام شویم، زیرا اگر این حکم عقل از نوع حکم عقل بدیهی بود، اعتماد مولی به مخصص بودن آن کافی بود و نباید مسئله مورد اختلاف

واقع می‌شد. وجود اختلاف میان مراجع کاشف به دلیل واضح نبودن مسئله است. ممکن است گفته شود این اختلاف در عصر تشریح (عصر صدور روایات) نبوده است به همین دلیل ما در هیچ روایت یا فتوای فقهی گزارشی از عمومیت قاعده نسبت به اعضای داخلی در دست نداریم. این مسئله نشان می‌دهد فهم اصحاب از این قاعده خاص بوده است. پس می‌توان مدعی شد در عصر صدور روایات حکم عقل بدیهی بر عدم عمومیت قاعده نسبت به اعضای داخلی وجود داشته است. در پاسخ گفته می‌شود عدم اختلاف در عصر صدور روایات به دلیل عدم توجه عموم مردم و فقهاء اصحاب نسبت به دیه اعضای درونی شکل گرفته است. ما می‌دانیم که عدم توجه انسان‌های متعارف با فهم متعارف نمی‌تواند مانع از عمومیت خطاب ائمه - که بنا بر فرض عالم به مسائل همه ازمینه بوده‌اند و جعل احکام آن‌ها مقید به زمان خاص نبوده - شود. در غیر این صورت باید قائل به محدودیت زمانی تشریحات ائمه شویم که بر اساس مبانی مذهبی قابل التزام نیست.

سوم: اطلاق قاعده

همان‌طور که عموم روایت می‌توانست دلیلی بر جریان قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه بر اعضای داخلی شود، اطلاق روایت نیز می‌تواند مستند دیگری بر این جریان باشد. کلمه «الانسان» و «الجسد» که در روایت آمده لفظ مفردی همراه با «ال» است، لذا اگر بتوان مقدمات حکمت را برای این دو روایت ثابت نمود می‌توان جریان آن را به وسیله اطلاق روایت شامل اعضای درونی نیز دانست و لذا تخصیص اندام‌های درونی از اطلاق روایت ابن سنان نیازمند دلیل است.

نفی اطلاق قاعده

کسانی که قائل به عدم جریان قاعده در اعضای داخلی هستند باید روایات را به گونه‌ای تفسیر نمایند که از اطلاق آن نسبت به اعضای داخلی جلوگیری شود و به اصطلاح شمولیت آن را به اعضایی که در زمان معصوم جنایت بر آن با فرض حیات شایع بوده است اختصاص دهند. به عبارت دیگر باید روایت به نحو اجمال تعبیر شود تا به موارد قدر متیقن آن که همان اعضای ظاهری است شیوع پیدا نماید. برای این امر چند راه به ذهن متبادر می‌شود که در ادامه خواهد آمد.

راه اول: نبود قرینه بر اطلاق

اطلاقی که از روایت این سنان و هشام به اثبات رسیده است در صورتی صحیح است که متکلم با قرینه لفظیه به مخاطب بفهماند که قید خاصی در مراد وی دخالت ندارد و در این صورت اطلاق کلام جاری خواهد شد، در حالی که چنین قرینه‌ای چه به صورت متصله و چه منفصله وجود ندارد. به دلیل این که لفظ مطلق هیچ‌گونه دلالت وضعی بر اطلاق ندارد پس اطلاق‌گیری از این کلام معصوم ممکن نیست. استفاده از الفاظ عام در دو روایت نمی‌تواند قرینه بر استعمال قاعده در مطلق اعضا باشد، چرا که این گونه الفاظ تنها دلالت بر شمولیت استغراقی نسبت به جنس انسان دارد و جنس انسان البته با برخی شرایط که در جای خود گفته شده است متعلق این روایت است و نسبت به اعضای داخلی هیچ‌گونه شمولیتی نخواهد داشت.

به نظر می‌رسد این اشکال جای‌گاهی نداشته باشد، زیرا بر فرض صحیح این که اطلاق‌گیری نیازمند امور لفظیه می‌باشد تا شامل افراد جنس خود شود، اطلاق‌گیری از روایت با مشکلی مواجه نخواهد شد. در منطوق روایت قرینه لفظیه موجود است و وجود آن در کلام معصوم عَلَيْهِ موید اطلاق می‌باشد. در این روایت از لفظ عام «ما» استفاده شده است و این گونه کلمات دلالت لفظیه بر عمومیت استغراقی دارند و شامل همه اندام‌ها می‌شود. از سوی دیگر وجود روایات دیگر بر اطلاق روایت قرینه است. بنابراین بر مبنای کلام می‌توان قرینه‌ای لفظیه مبنی بر استفاده روایت در مفهوم عام یافت.

راه دوم: انصراف قاعده بر اعضای خارجی

اطلاق بر اساس مبنای شایع بین اصولیون متأخر از سلطان‌العماء، دلالت وضعی بر عموم افراد تحت موضوع خود ندارد؛ بل که برای استفاده اطلاق از یک لفظ باید به قرائن خارجی تمسک جست و مهم‌ترین قرائن خارجی مقدمات حکمت می‌باشد که عبارتند از: امکان اطلاق و تقیید، در مقام بیان بودن متکلم و عدم وجود قرینه بر تقیید.

از این رو مخالفین جریان قاعده بر اعضای داخلی معتقدند روایاتی که به دیه اعضای یگانه و دوگانه اشاره دارند به اعضای خارجی انصراف خواهند داشت و اعضای درونی شامل این قاعده نخواهند شد. چنان‌که برخی معتقدند قاعده مذکور شامل اعضای داخلی بدن نمی‌شود. و خلاصه استدلال ایشان آن است که در زمان صدور روایت زوال اعضای داخلی

باعث مرگ مجنی علیه می‌گردید و احتمال زنده بودنش وجود نداشت (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱: ۴۵۱). بنابراین روایات فوق از شمول چنین اعضایی منصرف‌اند. این‌که در روایات ما نشانی از تعیین دیه نسبت به اعضای داخلی وجود ندارد خود حکایت از این انصراف دارد (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، مجموعه نظریات مشورتی فقهی - در امور کیفری، ج ۱: ۱۲۱).

به نظر می‌رسد اشکالاتی که ممکن است بر اطلاق روایات وارد شود حول یکی از ارکان انصراف قرار گیرد. یعنی هر شخصی که به طریق انصراف در صدد خدشه وارد کردن بر اطلاق قاعده و زیر سوال بردن شمولیت آن در اعضای داخلی باشد، می‌بایست عدم وجود یکی از شرایط گفته شده در مقدمات حکمت را به چالش کشیده تا از این طریق بتواند جریان قاعده را فقط در اعضای خارجی به اثبات برساند. از این رو هر یک از این ارکان در مورد قاعده مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

راه سوم: امکان اطلاق و تقیید

اطلاق و تقیید متلازم‌اند، یعنی اطلاق در مواردی جریان دارد که امکان تقیید وجود داشته باشد و تقابل آن‌ها باید از نوع تقابل ملکه و عدم باشد. در قاعده این رکن جریان دارد و قاعده دیه اعضای یگانه و دوتایی آن قدر شمولیت دارد که بتوان آن را نسبت به بعضی از اعضای خاص مقید نمود، بنابراین این رکن نمی‌تواند سدی در راه جلوگیری از اطلاق باشد.

راه چهارم: در مقام بیان بودن

کلمه یا کلامی می‌تواند اطلاق داشته باشد که گوینده آن در صدد بیان مطلب از جهتی که اطلاق آن مورد بحث است باشد، زیرا ممکن است گوینده در صدد اجمال‌گویی یا در مقام بیان مطلب دیگری غیر از مورد اطلاق باشد و در این صورت نمی‌توان از آن گفته استفاده اطلاق نمود. در مورد قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه نیز باید این رکن کامل باشد تا بتوان قاعده را مطلق دانسته و بر اعضای درونی نیز جریان داد.

اشکالی که ممکن است بر این رکن ایجاد شود آن است که اصولاً اعضای درونی در زمان بیان روایت محل سوال نبوده است تا حضرت بخواهد جوابی بدهد که شامل این گونه اعضا نیز باشد. به عبارت دیگر از آن‌جا که در گذشته جنایت بر اعضایی مانند کبد، کلیه و طحال عموماً منجر به مرگ مجنی علیه می‌شده، سوال از جنایت بر اعضای داخلی برای کسی مطرح نبوده است، زیرا با مرگ دیگر محلی برای دیه باقی نبوده و مستقیماً دیه نفس جاری می‌شد.

بنابر این روایت عبدالله بن سنان و هشام مربوط به جایی است که از اعضای بیرونی و خارجی طرح بحث شده باشد.

در پاسخ این شبهه باید گفت، جهانی بودن دین خاتم (اسلام) و عدم اختصاص آن به قوم یا مکان خاص از ضروریات دین اسلام است. از این رو چنین دینی باید پاسخ‌گوی نیازهای همه اقشار در همه زمان‌ها باشد و مسلماً کسی که مفسر و مبین اسلام ناب است، باید کلام خود را به گونه‌ای بیان نماید که بتواند مشکلات را در دوره‌های مختلف تاریخی رفع نماید. یکی از این مسائلی که در زمان کنونی پدید آمده است مسئله دیه اعضای درونی می‌باشد که روایات معصومین علیهم‌السلام باید پاسخ‌گوی این نیاز مستحدث باشد. مگر این‌که بگوییم قاعده‌ای که موارد غیر مقدر دیه شرعی را معین می‌کند، همان قاعده می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای فعلی باب دیات باشد.

در جواب باید گفت اولاً این قاعده، قاعده‌ای اصطیادی می‌باشد که هیچ مبنای مستقل روایی ندارد و بل که عده‌ای از فقها بر اساس برخی روایات مانند روایات ارش، صحیح‌ه عبدالله بن سنان^۲، و قاعده لایبطل دم امرء مسلم قاعده‌ای را اصطیاد کرده‌اند که به قاعده ارش شهرت دارد و این قاعده نمی‌تواند با روایات صریح مقابله نماید. چنان‌که برخی روایات مانند روایت ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام به گونه‌ای بیان شده است که می‌گوید هیچ جنایتی وجود ندارد مگر آن که دیه آن مقدر شده باشد (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۹: ۳۵۶). در این روایت واژه ارش در معنای دیه استعمال شده است و از این رو صاحب جواهر می‌فرماید: «بل مقتضاه آن لکل شیء مقدراً إلا أنه لم یصل إلینا» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳: ۱۶۸). طبق این روایت دیه انواع جنایت بیان شده است اما طبق فرمایش صاحب جواهر برخی از این دیات به دست ما نرسیده است، لذا از باب این‌که خون مسلمان هدر نرود مجبور به مصالحه به وسیله قاعده ارش شده‌ایم. بنابراین نمی‌توان با استناد به قاعده ارش بگوییم که اسلام راه را برای بیان مسائل مستحدثه عصر حاضر مشخص کرده است، مضافاً این‌که ممکن است خود عمومیت و اطلاقی که از قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه به دست می‌آید نصی دیگر در برابر قاعده ارش باشد. از آن جا که قواعد مصطاده قدرت مقابله با روایات، به خصوص روایات صریح را ندارند لذا کلام

۱. مانند مرسله جمیل که می‌گوید: «فی الرجل تکسر یده ثم تبرأ قال لا یقتص منه و لکن یعطى الارش و سئل جمیل کم الارش فی السنّ و کسر الید؟ قال شیمی یرو و لم یرو فیه شیناً معلوماً»

۲. عن ابی عبدالله قال: دیه الید اذا قطعت خمسون من الابل، و ما کان جروحاً دون الاصطلام فیحکم به ذوا عدل منکم و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون

فوق بی ارزش خواهد بود.

هم چنین اگر غرض معصوم علیه السلام از بیان روایت به صورت مطلق تنها اندام های خاص مثل اندام های بیرونی بود چنین استعمالی و استفاده اطلاق موجب تخصیص اکثر افراد از اطلاق قاعده می شد، چرا که بعد از پرسش از اندام هایی مانند کلیه، قلب، طحال، کبد، روده، معده و... عدم جریان قاعده بیان می شد و این موجب تخصیص اکثر قبیح و مستهجن خواهد شد. از سوی دیگر اگر قیدی برای جدا کردن اندام های داخلی از تحت قاعده منظور ایشان بود، حتماً باید در کلام ذکر می شد و حال که ذکر نکرده معلوم می شود که ما لا یقولہ لا یریدہ. از طرف دیگر منظور از در مقام بیان بودن متکلم این است که کلام از سوی گوینده به گونه ای القاء شود که ظهور در اطلاق داشته باشد، یعنی اگر برای هر شخصی آن کلام ارایه شود ایشان اطلاق را درک کند و این دو روایت نیز چنین است. لذا معین می شود که متکلم در مقام بیان بوده است، بنابراین ظهور دو روایت در اطلاق با خدشه بر رکن در مقام بیان بودن از بین نخواهد رفت. از این رو نمی توان با این گفته که معصوم علیه السلام در زمان بیان روایت در صدد بیان همه اعضا اعم از ظاهری و داخلی نبوده است بر اطلاق روایت اشکال وارد کرد.

راه پنجم: نبودن قرینه بر تقیید

مراد از نبودن قرینه آن است که در متن روایت یا جدای از آن قرینه ای بر تقیید روایت نباشد که از اطلاق روایت جلوگیری نماید، زیرا قرائن متصله مانع از اصل ظهور می شود و قرینه منفصله از حجیت ظهور ابتدایی روایت در اطلاق جلوگیری می کند. با مراجعه دوباره به روایات به این نتیجه می رسیم که روایت فاقد هر گونه قرینه متصله می باشد و روایت عبدالله بن سنان و هشام فقط بر ضابطه اشاره کرده است. چنان که روایت هشام در کتب دیگری مانند تهذیب الأحکام (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰: ۲۵۸) و عوالی اللئالی (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۳: ۶۳۳) نیز با همین عبارات و بدون اضافه متصله آمده است. تنها در کتاب بحار الانوار کلامی از کتاب الهدایه نقل شده است که در آن عبارتی آمده که شائبه قرینه متصله بودن روایت بر اعضای خارجی دارد. عبارت چنین است: «الْهُدَايَةُ، كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ وَاحِدٌ فِيهِ الدِّيَةُ كَامِلَةً وَكُلُّ مَا كَانَ فِيهِ اثْنَانِ فَفِيهِمَا الدِّيَةُ كَامِلَةٌ وَفِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا نِصْفُ الدِّيَةِ إِلَّا الشَّفَتَيْنِ فَإِنَّ دِيَةَ الشَّفَةِ الْعُلْيَا أَرْبَعَةُ أَلْفِ دِرْهَمٍ...» (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰: ۴۲۳).

با مراجعه به کتاب الهدایه مشخص می شود که اولاً این کتاب حاوی فتاوی شیخ صدوق

است نه یک کتاب روایی که مورد تمسک علامه مجلسی قرار گیرد و شیخ در آن تنها به دنبال بیان احکام و فتوا بوده است و جایی هم نقل نشده که احکام موجود در این کتاب به نقل صریح از روایت است تا مورد استناد صاحبان کتب روایی قرار بگیرد. بنابراین نمی‌توان به این کلام به عنوان یک سند روایی آن گونه که علامه مجلسی بیان کرده است نگریست. بل که تنها می‌توان به عنوان یک سند از تمسک فقها به این قاعده لحاظ شود.

اما در روایت عبدالله بن سنان آمده است: عباراتی مانند مثل الیدین و العینین آمده است که ممکن است این شائبه را داشته باشد که بیان‌کننده محل جریان روایت باشد که چون این دو مثال از اندام‌های ظاهری بوده است، بنابراین روایت تنها به اعضای ظاهری اختصاص دارد. در جواب باید گفت که بیان برخی از اعضاء ظاهری در این روایت نمی‌تواند از ظهور حدیث در اطلاق جلوگیری نماید، زیرا کلماتی مانند (مثل) و (ک) که در روایت نیز آمده است تنها برای بیان مثال است و دست و چشم تنها از آن جهت که از اعضای بارز دوتایی بوده است ذکر شده است و آن چه مهم است این است که این دو عضو برای بیان عضویت ذکر شده است. در جریان قاعده عضو مستقل که جزئی از بدن می‌باشد ملاک است و نمی‌تواند معنای دیگری داشته باشد مگر آن که گفته شود چون زمان بیان روایت در عصری بوده است که امکان ادامه حیات با جنایت بر اعضای درونی متصور نبوده است از این رو معصوم ع نیز در پاسخ و بیان این روایت با توجه به مرتکبات مخاطبین خود نقل حدیث کرده است. از آن جا که مرتکبات زمان معصوم ع تنها ادامه حیات با جنایت بر اندام‌های خارجی بوده است، لذا همین خود قرینه‌ای خواهد بود بر این که مورد روایت تنها شامل اعضای خارجی است و اندام‌های داخلی را شامل نمی‌شود.

پاسخی که می‌توان به این اشکال داد این است که: منطقیین اصطلاحی دارند به نام «قضیه» که بر دو قسم است: خارجی و حقیقیه. قضیه خارجی قضیه‌ای می‌باشد که در عین حالی که کلی است ولی از ابتدا یک مجموعه افراد محدود و معینی را در موضوع قضیه در نظر می‌گیرد و حکم را برای آن مجموعه افراد در نظر گرفته شده بیان می‌کند. در قضایای حقیقیه حکم روی افراد نمی‌رود، بل که روی یک عنوان کلی می‌رود و نفس این طبیعت از آن جهت که طبیعت است ملاک حکم قرار می‌گیرد؛ قهراً این طبیعت هر جا و هر زمان که محقق شود این حکم را دارد و روی افراد مفروض هم می‌آید (مظفر، ۱۳۷۹: ش: ۱۶۵).

شهید مطهری می‌گویند: «قضایایی که در علوم مورد استفاده قرار می‌گیرد همه قضایای حقیقیه است، حتی علوم تجربی... علما معتقدند اسلام که قانون وضع کرده، به شکل قضایای حقیقیه وضع کرده؛ یعنی طبیعت اشیاء را در نظر گرفته و روی طبیعت، حکمی برده است» (مطهری، ۱۳۹۱ش، ج ۲۱: ۲۸۸)».

بنابراین گفته می‌شود روایتی که در صدد بیان ضابطه دیه اعضای یگانه و دوگانه می‌باشد به نحو قضیه حقیقیه بیان شده است و نه به نحو قضایای خارجی که مختص به یک عصر و یک عده افراد خاص باشد. لذا نمی‌توان اطلاق روایت عبدالله بن سنان و هم چنین روایت هشام را زیر سوال برد.

نتیجه‌گیری

این مقاله در صدد بیان نظر مخالفان جریان قاعده دیه اندام‌های یکتایی و دوتایی بر اندام‌های درونی بوده و سعی شده در آن مستنداتی از کلام مخالفان ذکر شود. عموماً این مخالفت به جهت اشکال بر عموم روایات دال بر قاعده دیه اندام‌های یگانه و دوگانه است و معتقدند اندام‌های درونی تخصصاً از شمول روایات قاعده خارج است با این توضیح که روایات در زمانی صادر شده که جنایت بر برخی از اندام‌ها مانند اندام‌های درونی معمولاً موجب مرگ می‌شد، در حالی که روایت راجع به اعضای صحبت می‌کند که علی‌رغم فقدان آن‌ها امکان حیات وجود داشته است. در پاسخ به این اشکال بیان شد که روایات به صورت قضایای حقیقیه جعل شده‌اند و اگر شرایطی به وجود آمد که با فقدان عضوی از اعضاء داخلی بدن، امکان بقاء حیات وجود داشته باشد، بازهم در هریک از دوتایی نصف دیه و در یکی دیه کامله است. هم چنین بیان شد ممکن است اشکال مخالفان جریان قاعده نسبت به اطلاق روایات باشد، چرا که شمولیت روایت در زمان معصوم ع بر جنایاتی بوده که در آن فرض حیات می‌شده، پس روایات در مقام بیان جنایت بر سایر اندام‌ها از جمله اندام‌های درونی نبوده است. از سوی دیگر این نظر را مخالف با الفاظ عامی هم چون «ما» یا «کل» دانستیم که در روایت آمده و تفسیر این الفاظ بر محدوده خاصی از اندام‌ها نیازمند دلیل است که به صورت مفصل یا متصل باید در روایات بیان می‌شده و چون چنین چیزی نیامده می‌توان گفت اطلاق قاعده شامل اندام‌های درونی نیز می‌شود. هم چنین برخی ایرادهای

احتمالی بر شمول قاعده نسبت به اندام های درونی بیان شد که هیچ یک مبنایی نداشتند و نمی توانستند خدشه ای بر دایره اطلاق یا عموم روایت نسبت به اندام های درونی ایجاد نمایند و در پایان به این نتیجه رسیدیم که عمومیت و اطلاق دو روایت بر قوت خود باقی است و جریان آن بر اندام های داخلی ادامه خواهد داشت.

منابع

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن علی احسایی (۱۴۰۵ق)، عوالی اللثالی العزیزیه، چاپ اول، قم: دار سید الشهداء للنشر.
۲. امام رضا (۱۴۰۶ق)، فقه الرضا، تحقیق: مؤسسه آل البيت، چاپ اول، مشهد: المؤتمر العالمی، للإمام الرضا.
۳. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۸ق)، تنقیح مبانی الأحكام كتاب الديات، چاپ اول، قم: دار الصدیقه الشهیده علیها السلام.
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵. حسینی عاملی، سید جواد بن محمد (۱۴۱۹ق)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. خویی، سید ابو القاسم موسوی (۱۴۲۲ق)، مبانی تکملة المنهاج، چاپ اول، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره.
۷. روحانی، سید صادق حسینی (۱۴۱۲ق)، فقه الصادق، چاپ اول، قم: دار الکتب مدرسه امام صادق.
۸. شوشتری، محمد تقی (۱۴۰۶ق)، النجعة فی شرح اللمعة، چاپ اول، تهران: کتابفروشی صدوق.
۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی (۱۴۱۰ق)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.
۱۰. شیخ صدوق، محمّد بن علی بن بابویه قمی (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۱. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامیة، چاپ سوم، تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
۱۲. شیخ طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۷ق)، تهذیب الأحكام تحقیق خراسان، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۱۳. طباطبایی، سید علی بن محمد حائری (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۴. عاملی، سید محمد حسین ترحینی (۱۴۲۷ق)، الزبدة الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، چاپ چهارم، قم: دار الفقه للطباعة والنشر.
۱۵. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳ق)، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. _____ (۱۴۲۰ق)، تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق.
۱۷. فاضل هندی، محمد بن حسن اصفهانی (۱۴۱۶ق)، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف حلّی (۱۳۸۷ق)، ایضاح الفوائد فی شرح مشککات القواعد، چاپ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۹. فیاض، محمد اسحاق کابلی (بی تا)، منهاج الصالحین، بی جا؛
۲۰. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی اصفهانی (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۲۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی اصفهانی (۱۴۱۰ق)، بحار الأنوار، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
۲۳. _____ (۱۴۰۶ق)، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی علیه السلام.
۲۴. مشکینی، علی (بی تا)، اصطلاحات الاصول، چاپ دوم، قم: انتشارات یاسر.

۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۹۱ش)، مجموعه آثار، م. ۱۳۵۸ش، تهران: صدرا.
۲۶. مظفر محمد رضا (بی تا)، اصول الفقه، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۲۷. معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، مجموعه نظریات مشورتی فقهی - در امور کیفری.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق)، استفتاءات جدید، چاپ دوم، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب.
۲۹. منتظری، حسین علی منتظری نجف آبادی (بی تا)، رساله استفتاءات، چاپ اول، قم.
۳۰. نجفی، محمد حسن مشهور به صاحب الجواهر (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.